

انقلاب اسلامی و روزنه‌های رخنه‌لیبرالیسم در دیوان‌سالاری دولتی

سخنی با ایران‌ستیزان و امریکاپرستان داخلی

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند...
امام خمینی (ره)^۱

مقدمه

متنی که در دست دارید در مورد آینده‌شناسی انقلاب اسلامی است، البته نه آینده‌ای تفصیلی و چندان دور. این بررسی به طوری اجمالی بیست تا سی سال آینده را مدنظر دارد و در پی آن است از بازخوانی بسترهای داخلی، مکانیسم عملکرد ساختار دیوان‌سالاری درون ایران و جبهه‌ها و جریان‌های وابسته به این دیوان‌سالاری و اتصالاتی که ممکن است در خارج از مرزهای ایران در نسبت با این دیوان‌سالاری و آرمان‌های

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷.





انقلاب اسلامی وجود داشته باشد، چشم‌انداز آینده را قابل پیش‌بینی سازد. حداقل فایده این پیش‌بینی آن است که می‌تواند تلنگری باشد برای بیداری و هوشیاری یاران انقلاب اسلامی و پیش‌گیری وقایعی که برای تداوم انقلاب اسلامی خوشایند نیست.

انقلاب اسلامی در مرز ورود به چهل سالگی است و در نتیجه فشار حرکت‌های نفسانی برای از راه به در کردن این انقلاب از داخل و خارج به مراتب بیشتر از دوره‌های گذشته است. این حرکت‌ها هر چه به جلو تر می‌رویم نه ساده‌تر که پیچیده‌تر نیز خواهد شد. هر چند به ظاهر برخی از نزاع‌ها از میان برداشته می‌شود اما به نزاع‌های تازه‌تر و دشوارتری میدان داده خواهد شد تا در مقابل انقلاب اسلامی صف‌آرایی کنند. بخش اعظمی از این نزاع‌ها به درون ساختار نظام جمهوری اسلامی و جامعه انتقال داده خواهد شد. مخالفان داخلی و خارجی این انقلاب می‌دانند که هر روز بیش از پیش ضرورت نقش‌کانونی ایران در منطقه و جهان اسلام و نظام بین‌الملل نه تنها از میان نرفته بلکه بیشتر خواهد شد. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ایران جزء محدود کشورهای است که ساختار نظام بین‌الملل را که مبتنی بر نظام سلطه است، بر نمی‌تابد. ما باید سیاست داخلی و خارجی خود را به گونه‌ای طراحی کنیم تا با این شرایط بتوانیم دوام داشته باشیم و استقلال و آزادی خود را حفظ کنیم. اکنون موج توسعه‌طلبی آمریکا در جهان به خصوص منطقه آسیا و آفریقا در اوج است و به نظر نمی‌رسد که تمایلی به فروکش کردن داشته باشد. انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی، چه ایران‌ستیزان و امریکاپرستان داخلی باور داشته باشند یا نداشته باشند یکی از موانع عمده در سر راه این موج توسعه‌طلبی در منطقه است. حداقل سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم که در آغاز این قرن تدوین و منتشر شد این را به ما می‌گوید.

اگر ایران‌ستیزان و امریکاپرستان داخلی این سند را نیز ناشی از تئوری توهم توطئه ندانند و مانند انکار همه اسناد تاریخی خود را به حماقت نزنند و وجود این سند را انکار نکنند، در این سند به روشنی به سه نکته استراتژیک در مورد ایران و جهان اسلام و جنبش‌های بیداری منطقه تا سال ۲۰۲۵ میلادی اشاره شده است:

۱. کمک به حاکمیت اصلاح‌گرایی اسلامی که با تغییرات فناوری و اقتصاد و جامعه به پیش رانده می‌شود؛ یعنی فرآیندهای سیاسی‌ای که باید در اکثر فرهنگ‌های مسلمان حاکم بشود تا یک حس خوش‌بینی و امنیت در منطقه برای غربی‌ها به وجود آید.^۱

۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲.

۲. تا بیست و پنج سال آینده (تا سال ۲۰۲۵ میلادی) حکومت مذهبی ایران باید سقوط کند؛ زیرا در حال حاضر حکومت ایران جمهوری اسلامی است اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت واقعاً قرون وسطایی (!!!) تنزل یابد یا اسلامی بودن را کنار بگذارد.^۱

۳. نبرد برای آن آینده هم‌اینک آغاز شده اما نتیجه برای کسی روشن نیست. اگر رژیم فعلی (ایران) سقوط کند امواج آن در سراسر جهان اسلام احساس خواهد شد و به تبع آن جنبش‌های اسلامی بنیادگرا ضربه خواهند خورد. این امر راه را برای برقراری روابط پسندیده میان ایالات متحده و ایران هموار خواهد ساخت که اثرات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن بسیار گسترده خواهد بود.^۲

این استراتژی‌ها را از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بارها سیاستمداران امریکایی در نوشته‌ها و نطق‌های خود تکرار کرده‌اند ولی هر بار ایران ستیزان و امریکا پرستان داخلی تلاش کرده‌اند آنها را به نوعی تأویل یا تلطیف نمایند.

نیکسون در کتاب فرصت را دریابیم می‌نویسد:

تجدد، جریان سیاسی هوادار تجدد (لیبرال‌ها در ایران) که از همه غالب‌تر و در عین حال از همه نامحسوس‌تر است در پی آن است که کشورهای جهان اسلام را، چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی جزء دنیای جدید کنند. تساهل و مدارا دستمایه اصلی اسلام تجددطلب است که ملت‌های غرب را کافر نمی‌شمارد و محکوم نمی‌کند... ما باید تجددطلبان را در جهان اسلام پشتیبانی کنیم و این هم به سود ماست و هم به سود آنها؛ این گروه باید راه سومی به جز راه بنیادگرایی افراطی و دنیوی‌گری رادیکال پیش پای ملت‌های خود بگذارند.^۳

با این تفصیلات آینده‌شناسی انقلاب اسلامی اگر چه از چشم‌انداز اسناد توسعه کشور بسیار خوش‌بینانه و امیدبخش است ولی از جهت استراتژی‌های نفوذ در ساختار سیاسی و فرهنگی ایران بی‌تردید از چنین خوش‌بینی‌های ساده‌لوحانه‌ای پیروی نمی‌کند. شاید عده‌ای بگویند این نحوه نگرش به آینده آن هم در مورد بزرگترین پدیده نیم‌قرن اخیر یعنی انقلاب اسلامی، چندان دلچسب نیست چرا که صحت و سقم پیش‌بینی‌های

۱. همان.

۲. همان.

۳. ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفسی نژاد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۴۸-۲۴۶.



مطروحه در این متن به سرعت و مستقیم در دیوان سالاری ایران به محک آزمون درمی‌آیند. به رغم این که چنین نگرانی‌هایی را نمی‌توان نادیده گرفت، با این حال دورنمای کوتاه‌مدت این نگرانی‌ها موجب آن نمی‌شود تا گرفتار مجهولات آینده‌شناسی شویم و از واکاوی چنین خطراتی که پیوسته می‌تواند در کنار ما و در دل ساختارهای نظام ما رشد کند، غافل بمانیم.

این نگرانی‌ها وقتی بیشتر می‌شود که می‌بینیم از زبان کارگزاران ردیف اول دیوان سالاری ایران مطالبی گفته و یا نوشته و یا در غالب برنامه و طرح و لوایح مطرح می‌شود که ما را فی‌البداهه متوجه اهداف استراتژیک دشمنان انقلاب اسلامی و ملت ایران می‌سازد. ما نمی‌توانیم این اظهارات را از ناحیه هر شخص و شخصیت و حزبی در درون حکومت اسلامی نادیده بگیریم. وقتی از زبان رئیس‌جمهور محترم خود می‌شنویم که اضطراب در مورد توطئه مستمر دشمنان انقلاب اسلامی علیه نظام و احساس خطر برای بقای نظام، اضطراب موجهی نیست و ما را از اتخاذ تصمیم مناسب و دقیق باز می‌دارد،^۱ نمی‌توان چنین دیدگاه‌هایی را ناشی از تساهل نگارشی دانست؛ بلکه باید برای آن محاسبات استراتژیک در نظر گرفت.

زیرا ترجیع‌بندهای تکراری این دیدگاه‌ها دیگر به ما نمی‌گویند نسبت به رفتارهای خصم آلود دشمنان خود با تساهل و ملایمت رفتار کنیم بلکه دارد به زبان بی‌زبانی به ما القا می‌کند که حوادث تلخ گذشته مثل استعمار ایران و استعمار کشور توسط امریکا، انگلیس و فرانسه، طرح‌های امریکایی اصلاحات ارضی و انقلاب سفید که منجر به نابودی زیرساخت‌های اقتصادی ایران شد، کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۳۲ علیه دولت ملی ایران، ۱۵ خرداد سال ۴۲، لایحه ننگین کاپیتولاسیون، جنایت‌های مستشاران امریکایی در ایران و غارت میلیاردها دلار ثروت ملی، حمایت‌های بی‌دریغ از یک مستبد بی‌رحم، جنگ تحمیلی و نابودی سرمایه‌های انسانی و ثروت‌های ملی، مجهز کردن صدام به سلاح میکروبی و شیمیایی که به بیماری لاعلاج بسیاری از هموطنان عزیز ما منجر شد، حمله طبس، طراحی کودتاها ننگین، تحریم همه‌جانبه ملت ایران، زدن هواپیمای مسافربری ایران و کشتن حدود ۳۰۰ نفر از زن و مرد و کودک بی‌گناه، دادن جایزه و مدال به فرمانده ناوی که فرمان شلیک به هواپیمای مسافربری را داده بود و ده‌ها رفتار خصمانه دشمنان امریکایی و اروپایی ایران را می‌توان نادیده گرفت تا راه برای تصمیمات استراتژیک دولت مردان در برخورد با امریکا و اروپا و مذاکره بر سر استقلال

۱. ر.ک: حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۶۶.

و آزادی ملت ایران هموار شود.

وقتی جناب آقای رئیس جمهور با این پیش فرض وارد مذاکره با دشمنان ملت ایران می شود که آثار زشت گذشته آنها نادیده گرفته شود چگونه می توان مبنای درست و قابل اعتمادی برای این مذاکرات تصور کرد و به نتایج آن خوش بین بود؟ آقای روحانی معتقد است:

یکی از مشکلات در بحث ساختار و در نظام تصمیم گیری کشور این است که از حوادث تلخ تاریخی گذشته تصویری در ذهن مسئولین نقش بسته و معمولاً نتیجه گیری از آن حوادث به قاعده و مبنای تصمیم گیری بدل شده است. برای نمونه کودتای ۲۸ مرداد، کودتای رضاخانی و این که در انقلاب مشروطه روحانیت کنار زده شد، همگی در نظام تصمیم گیری کشور نقش بسیار پررنگی دارد، در حالی که یکی، دو حادثه نمی تواند تبدیل به قاعده کلی شود و در همه مواردی که کمترین شباهت با آن حوادث تاریخی پیدا می کند فوراً بر مبنای نتایج حاصله از حوادث گذشته حکم قطعی صادر شود، در نتیجه هنگام تصمیم گیری در مسائل مهم گاهی از اصول و روش علمی پیروی نمی شود؛ دست کم از آغاز انقلاب تاکنون در برخی از موارد چنین بوده است.^۱

عجیب است که شخص اول دیوان سالاری ایران نتایج حاصل از تجربه تاریخی را که مبتنی بر دانش تاریخ است بر مبنای پنداشته‌هایی قرار می دهد که حتی یک نمونه تاریخی برای صحت آن وجود ندارد و اسم آن را اصول و روش علمی می گذارد. یعنی ایشان به ما نمی گوید در کدام یک از مذاکرات، قراردادهای، تعاملات دیپلماتیک با اروپایی ها و امریکایی ها به ملت ما نارو نزدیکند و به نفع ملت ایران عمل کردند تا ما خوشبین به آنها باشیم!!

به نظر می رسد دانش تاریخی کارگزاران حکومتی ایران همیشه با فاقد مبنای تئوریک بوده یا اساساً سرسپردگی افراطی به برقراری روابط با فرنگی ها سرچشمه های جوشش مبنای تئوریک این دانش را کور کرده و خشکانده است. اگر رئیس جمهور محترم ما یک مطالعه سرانگشتی از دستاوردهای روابط دیپلماتیک غربی ها با ایرانی ها حداقل از دوره قاجاریه به این طرف داشتند، بی تردید نمی فرمودند که تجربه های این روابط تصمیم پذیر نیستند. زیرا بر اساس همان اصول و روش علمی، ما تاکنون هیچ نمونه مثبتی از این

۱. حسن روحانی، همان، ص ۶۶-۶۵.





روابط در کارنامه دیپلماسی ایرانی‌ها با غربی‌ها نداشتیم؛ چه در جنگ‌های ایران و روس که هم فرانسوی‌ها و هم انگلیسی‌ها به ایران خیانت کردند و موجب جدایی بخش اعظمی از سرزمین‌های ایران شدند و چه در جداسازی هرات از ایران که خیانت روابط دیپلماتیک اروپایی‌ها آشکار است. و از همه مهم‌تر چه کسی می‌تواند نقش ناجوانمردانه انگلیس در جداسازی بخشی از بلوچستان از ایران، قراردادهای ذلت‌بار ۱۹۰۷، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ و تقسیم ایران بین روس و انگلیس و صدها قرارداد دیگری که در دوره قاجاریه و پهلوی منعقد شد را انکار کند. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور محترم ما جای خوار با نمونه‌های مشت را عوض کردند. یعنی ما نمی‌توانیم از یکی، دو قرارداد مثبت البته اگر وجود داشته باشد نتیجه کلی بگیریم که می‌توان در مذاکرات و قراردادهای غربی‌ها اعتماد کرد. اتفاقاً قاعده پیروی از اصول و روش علمی به ما می‌آموزد که بر اساس سوابق تاریخی بنای مذاکرات با غربی‌ها بر عدم اعتماد است مگر خلاف آن اثبات شود. مضاف بر اینکه تا به امروز نیز به رغم بعضی از دست و دل‌بازی‌های دولت‌مردان ما در مذاکرات مربوط به هسته‌ای و برجام و غیره، امریکایی‌ها و بعضی از کشورهای اروپایی همچنان به همان سیاست ارباب-رعیتی خود در مورد ایران ادامه داده و هیچ روزنه‌ای را که نشان دهد می‌توان به این مذاکرات دل خوش کرد و به غربی‌ها اعتماد نمود باز نکردند. بنابراین بر اساس کدام یافته‌های علمی و اصول عقلی می‌توان آن پیشینه‌های زشت و شرم‌آور را فراموش کرد و به این خوش‌خیالی‌ها دل بست که نمی‌توان یک یا دو واقعه را مبنای روابط قرار داد. امریکایی‌ها از ابتدای انقلاب اسلامی تا به امروز تمام سیاست‌های خصمانه و ظالمانه خود علیه ملت ایران را فقط مبتنی بر یک واقعه یعنی بحث فتح لانه جاسوسی کردند و این همه جنایت مرتکب شدند چرا ما باید ده‌ها واقعه استعماری و استکباری امریکایی‌ها را نسبت به خود ناچیز تلقی کنیم و از ملت ایران بخواهیم آن وقایع را نادیده بگیرند؟ امریکایی‌ها یک واقعه را نادیده گرفتند؛ ما چرا؟

با این تفصیل پرسش از آینده انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی همیشه یک پرسش استراتژیک خواهد بود. این پرسش از جهات مختلف باید دل‌مشغولی کسانی باشد که دل در گرو آرمان‌های امام‌راحل و انقلاب اسلامی و اعتلای جمهوری اسلامی دارند و این مسئله را باور کرده‌اند که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی آخرین فرصت ملت ایران برای حفظ آزادی، استقلال و تمامیت ارضی کشور و نیل به پیشرفت و توسعه است. تاریخ دیگر چنین فرصتی را در اختیار ملت ایران قرار نخواهد داد. حتی دشمنان ما نیز در تمامی طرح‌های استراتژیک خود به این حقیقت اعتراف دارند که



اسلام در عصر حاضر اگر به نیروی محرکی تبدیل شده است که نابرابری را از طریق انکار نوگرایی غربی طرد می‌کند و نوگرایی غربی را فاسد و ناشی از فرهنگ تسلیم سریع به هوای نفس می‌داند و در عصر حاضر متفکران اسلامی در تلاش تدوین نوعی از مفهوم نوگرایی هستند که اجازه می‌دهد جوامع اسلامی از دستاوردهای تکنولوژیک تمدن غربی منهای مفاسد فرهنگی آن بهره‌مند شوند...^۱ اینها از برکت انقلاب اسلامی ایران است و غرب بی‌تردید با تمام توان تلاش خواهد کرد این انقلاب از مسیر درست خود منحرف شود.

اگر به هر دلیل نتوانیم از این فرصت تاریخی استفاده کنیم امکان ندارد در آینده نزدیک بتوانیم از ایران فرهنگی و تاریخی و اسلامی در قامت یک کشور مستقل، آزاد و یکپارچه سخن به میان آوریم. پویایی سیاسی دشمنان انقلاب اسلامی عینی‌تر و پیچیده‌تر از آن است که خود را گرفتار بعضی از خوشبینی‌های ساده‌باورانه غیر تئوریک و غیر تاریخی‌ای که نمونه‌هایی از آن را نشان دادیم، نماییم. ممکن است این خوشبینی‌های غیر تئوریک و ساده‌باورانه عده‌ای را راضی کند اما چیزی از ماهیت استراتژیک پرشش از آینده انقلاب اسلامی نخواهد کاست. تمام انسان‌های اهل اندیشه می‌دانند که ورای این خوشبینی‌ها جهان در سطح گسترده‌ای دست‌خوش دگرگونی است. این دگرگونی تمام ساحت حیات اجتماعی انسان‌ها را در بر گرفته است. اثرات اضطراب‌آور این فعل و انفعالات به خصوص در حوزه سیاست مانند خطر بروز جنگ، خطر گروهک‌های تکفیری، خطر تجزیه کشورهای بزرگ منطقه به کشورهای کوچک و ناتوان، اراده معطوف به ساقط کردن با مصادره کردن جنبش‌های بیداری، بحران‌های اقتصادی، بیکاری، تورم، تخریب محیط زیست، بحران خشکسالی، ساقط کردن حکومت‌های ملی و مردمی و... به وضوح قابل مشاهده است و به طور جدی این سؤال را مطرح می‌کند که این فرآیند به کجا منتهی می‌شود و موقعیت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و ایران عزیز را چگونه رقم خواهد زد؟!

ملت ایران با نگرانی عمیقی حس می‌کند که این از هم‌گسیختگی جهانی به خصوص در همسایگی ما با دادن پاسخ‌های ابهام‌برانگیز و نامطمئن یا خوش‌خیالی‌های غیر تئوریک شبیه به آنچه بعضی از دولت‌مردان ما مطرح می‌کنند، مرتفع نخواهد شد. ما می‌دانیم باورهای سیاسی فرآیندهای سیاسی را شکل می‌دهد و این فرآیندها به اعمال سیاسی دولتمردان معنا می‌بخشد و بعضی از اولویت‌های سیاسی را در دستور

۱. رک: زیگنیو برژینسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۲۰۵.



کار رهبران سیاسی قرار می‌دهد. باورهای انقلابی، باورهای اصلاح طلبانه، باورهای محافظه کارانه، باورهای واپس‌گرا و ارتجاعی و سایر باورها اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند و نتایج متفاوتی را نیز به همراه دارند. با مطالعه این باورها می‌توان نتایج آنها را پیش‌بینی کرد و اثرات آنها را در حفظ استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشور تجزیه و تحلیل نمود. برای ما مهم است که فرآیند باورهای موجود در دیوان‌سالاری ایران را آینده‌پژوهی کنیم. امام بزرگوار ما و رهبر فرهیخته و فرزانه ما مبانی تئوریک این آینده‌پژوهی را در اختیار ما قرار دادند و ما می‌توانیم با این مبانی رفتارهای دولتمردان خود را چه در عرصه سیاست داخلی و چه در عرصه سیاست خارجی رصد و دیده‌بانی نماییم.

بر مبنای همان مبانی تئوریک و باورهایی که بخشی از آنها را بر ملا کردیم به راحتی می‌توان تشخیص داد که دیوان‌سالاری ایران در حال حاضر به شدت از فقر تئوریک، فقر تاریخی‌گری و فقر برنامه‌ریزی رنج می‌برد و این فقر برای بقای آرمان‌های انقلاب اسلامی خوشایند نیست. مطالعات انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این فقر، ناشی از تناقض مبانی انقلاب اسلامی با مبانی دیوان‌سالاری درون نظام جمهوری اسلامی است. با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که مبانی دیوان‌سالاری ایرانی حداقل از دهه هفتاد چرخش‌های عجیبی از نهادگرایی به سمت دیوان‌سالاری سنتی غربی یا همان دیوان‌سالاری لیبرال داشته است. ما در این مقاله تلاش می‌کنیم با مبانی انقلاب اسلامی بخشی از تناقض‌های این دیوان‌سالاری را که روز به روز بر تار و پود نظام جمهوری اسلامی چنگ می‌اندازد، نشان دهیم.

خطرهای لیبرالیسم خارج از کنترل در دیوان‌سالاری ایران

این حقیقت دارد که گفته‌اند تنوع بیش از حد جزئیات در سیاست و فرهنگ، مرزهای فیما بین گروه‌های مختلف اجتماعی را مبهم می‌سازد و اگر تمایلات آگاهانه لیبرال‌های درون دیوان‌سالاری ایران برای مخفی ساختن خود در توده‌های مردم یا جریان‌های انقلابی و مذهبی را هم بر آن بیفزاییم آنگاه درک خواهیم کرد چرا نمی‌توان به حدود لیبرالیسم و لایه‌های پنهان سکولاریسم در ساختار سیاست ایران دست یافت. این ویژگی در کمونیست‌ها به خاطر عینیت باورهای ایدئولوژیک آنها کمتر است و امام از همان ابتدای نهضت دقیقاً می‌دانست که در یک جامعه اسلامی هم میان کارگزاران درون دیوان‌سالاری و هم در میان مردم امکان نفوذ و رشد کمونیسم ضعیف است. اما

لیبرالیسم چون برای دوام خود در هر جامعه‌ای از درون فرهنگ و اعتقادات و باورهای آن جامعه ارتزاق می‌کند به راحتی می‌تواند در دل کارگزاران حکومتی و توده‌های مردم جا باز کند و مثل کرم از پوسته نظام عبور کرده و وارد هسته‌های جامعه گردد.

شاید بارها این مطلب را شنیده‌ایم که امام سه جریان را برای انقلاب اسلامی ایران خطرناک می‌دیدند و مردم و مسئولین را از نزدیکی به این سه جریان بر حذر داشتند:

۱. مقدس‌مآب‌ها ۲. لیبرال‌ها ۳. منافقین

امام این سه جریان را ضد اسلام ناب می‌دانست و معتقد بود که تمایلات این سه جریان در کنار تمایلات زراندوزان و سرمایه‌داران هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد و منافع ملت مسلمان ایران هیچ‌گاه با منافع این جریان‌ها جمع نخواهد شد:

آیا ملت عزیز ایران در مقابل توطئه منافقین و لیبرال‌ها و زراندوزی و احتکار سرمایه‌داران و حيله مقدس‌مآبان مقاومت نکرده است؟ آیا همه این حوادث و جریانات برای ضربه زدن به اصول انقلاب نبوده است؟ که اگر نبود حضور مردم، هر یک از این توطئه‌ها می‌توانست به اصول نظام ضربه بزند. که خدا را سپاس می‌گزاریم که ملت ایران را موفق نمود تا با قامتی استوار به رسالت خود عمل کند و صحنه‌ها را ترک نگذرد... ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش‌های اسلامی هستند، به خوبی دریافته‌اند که مبارزه با رفاه‌طلبی سازگار نیست؛ و آنها که تصور می‌کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه‌داری و رفاه‌طلبی منافات ندارد با الفبای مبارزه بیگانه‌اند. و آنهایی هم که تصور می‌کنند سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند آب در هاون می‌کوبند. بحث مبارزه و رفاه و سرمایه، بحث قیام و راحت‌طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت‌جویی دو مقوله‌ای است که هرگز با هم جمع نمی‌شوند. و تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی‌بضاعت گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم. مسئولین نظام ایران انقلابی باید بدانند که عده‌ای از خدا بی‌خبر برای از بین بردن انقلاب هر کس را که





بخواهد برای فقرا و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بپیماید فوراً او را «کمونیست» و «التقاطی» می خوانند.^۱

امام در پیامی که در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۷ یعنی حدود چهار ماه قبل از ارتحال به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات ارسال می کنند و به منشور روحانیت شهرت پیدا می کند مجدداً خطر مقدس مآبها، لیبرالها و منافقین را گوشزد کرده و با قاطعیت اعلام می کند که تا هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرالها و منافقین بیفتد:

من به طلاب عزیز هشدار می دهم که علاوه بر اینکه باید مواظب القائات روحانی نماها و مقدس مآبها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی های بی مورد و ساده اندیشی ها سبب مراجعت آنان به پست های کلیدی و سرنوشت ساز نظام شود... من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی رود، گر چه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاح دید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروهها و لیبرالها می خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری

می‌کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر. و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترجم‌های بی‌جا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند. من بعض از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می‌برند، من به آنهایی که دستشان به رادیو-تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم: تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد، تا من هستم دست‌آیدی امریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم و اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند.^۱

نگرانی از خطر نفوذ لیبرال‌ها و منافقین و مقدس‌مآب‌ها در ارکان نظام جمهوری اسلامی در نامه ۶ فروردین ۱۳۶۸ در عدم صلاحیت منتظری در تصدی رهبری نظام جمهوری اسلامی مجدداً تأکید می‌شود و نشان می‌دهد امام چقدر تمایل دارد توجه مردم و مسئولان نظام جمهوری اسلامی را به این سه جریان معطوف دارد تا نظام اسلامی از آفات فساد و انحراف مصون بماند:

بادلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم؛ خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً

۱. همان، ص ۲۸۶-۲۸۵.





در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس و کیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یاد در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتان را خراب تر می‌کند - با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد...
۲. از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد...
۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند...

۴. نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند...^۱

بر اساس منطقی فکری امام خمینی، هسته متافیزیکی و جوهر وجودشناسانه انقلاب اسلامی، استقلال و آزادی است. تعهدات آشنای اسلامی نسبت به عقلانیت توحیدی،

معنویت اسلامی و عدالت خواهی از همین دو اصل ناشی می شود. ما مسلمان ها نسبت به این دو اصل تعهدی انحصاری نداریم و این ارزش ها منحصرأً به سنت اسلامی انقلاب اسلامی تعلق ندارد؛ بلکه مانند هر نحله فکری و مذاهب توحیدی، بسیاری از ارزش های اساسی انقلاب اسلامی قبل از پیدایش آن شکل گرفته است. آنچه انقلاب اسلامی را به یک پدیده منحصر به فرد در عصر مدرن بدل می کند اعتقاد به این ارزش ها نیست بلکه چگونگی تعریف و صورت بندی مجدد آنها در چهار چوب مفهوم توحیدی از انسان و آرمان هایش و زندگی به شیوه اسلامی است. امام با پایه ریزی نظام جمهوری اسلامی این هسته اساسی را در دل یک نظام سیاسی صورت بندی کرد و انقلاب اسلامی را به نقطه عطفی در تاریخ بدل ساخت.

امام می دانست هم مقدس مآب ها، هم لیبرال ها و هم منافقین نوک تهاجم خود را بر این هسته وجود شناسانه انقلاب اسلامی یعنی استقلال و آزادی متمرکز خواهند کرد. لیبرال ها به دلایل کاملاً اجرایی خود را از نظر ظاهری و فکری از اطرافیان شان متمایز نمی سازند و مرزهای مخصوص به خود را معین نمی کنند. جامعه هیچ گاه نمی داند که طبقه مدیران و رهبران این جریان در کجا هستند و اعضای آنها چه اشخاصی می باشند؛ و شاید علت وجودی شکل گیری این جریان در هر گروه و قشری همین باشد.

لیبرال ها را می توان در همه جا مشاهده کرد: در طبقه مدیران، در حوزه های علمیه، در دانشگاه، در مجلس، در قوه قضاییه، در دولت، در بازار، در مسجد، در میان روحانیون، در زنان محجبه، در میان دانشجویان و اساتید. لیبرال ها آن دسته از کارگزارانی هستند که شغل شان عبارت از نفوذ و رهبری است و از این بابت با آنها بی که به کار اجرایی می پردازند در موضع مخصوصی قرار دارند.

لیبرال ها ویژگی هایی دارند که شناخت آنها را در قشرهای مختلف اجتماعی مشکل می سازد:

۱. در عین غیر فلسفی نشان دادن خود، شدیداً فلسفی فکر می کنند.
۲. در عین غیر ایدئولوژیک نشان دادن خود، شدیداً در همه چیز حتی در مورد رخدادهای تاریخی ایدئولوژیک فکر می کنند.
۳. در عین حالی که خود را بی علاقه به زندگی سیاسی نشان می دهند ولی شدیداً زندگی سیاسی دارند و در همه چیز از زاویه سیاست نظر می کنند.
۴. در عین حالی که خود را علاقه مند به نمادهای هنری و فرهنگی ایرانی نشان می دهند ولی در رفتارها، گفتارها و حتی شیوه لباس پوشیدن نیز آثاری از ایرانی بودن





در آنها مشاهده نمی‌شود.

۵. در حالی که خود را علاقه‌مند به ابعاد اخلاقی و عرفانی دین نشان می‌دهند ولی نمی‌دانند که اسلام را با سین می‌نویسند یا با صاد.

۶. در حالی که خود را متکی به توانایی‌ها و منابع درآمدی خود نشان می‌دهند ولی در هیچ موقعیتی از بهره‌های رانتی از امکانات مردم غفلت نمی‌کنند.

۷. در حالی که خود را متوجه به ابعاد زیباشناسانه زندگی نشان می‌دهند ولی تمام تاریخ، فرهنگ، اعتقادات و باورهای ملت ایران را تحقیر کرده و زشت نشان می‌دهند.

۸. در عین حالی که خود را دارای تفکر راهبردی و واقع‌بینانه در زندگی معرفی می‌کنند ولی ایده‌ها و افکار آنها با افکار و ایده‌های منورالافکران عصر قاجاری و پهلوی تفاوتی ندارد و هنوز می‌خواهند مسائل ایران را به شیوه قاجاری حل کنند.

۹. در عین حالی که خود را اهل تعامل با جهان بیرون معرفی می‌کنند ولی به دلیل این که تعریف دقیقی از مفهوم فرهنگ و هویت ندارند شدیداً در میان ملت خود بیگانه و بی‌هویت نشان می‌دهند.

۱۰. در عین حالی که خود را بین‌الملل‌گرا معرفی می‌کنند ولی درک عمیق و دقیقی از نظام بین‌الملل و مناسبات حاکم بر آن ندارند.

فی‌البداهه باید گفت که منشأ پیدایش لیبرالیسم در دیوان‌سالاری ایران بعد از انقلاب اسلامی را باید در دولت آقای هاشمی رفسنجانی جست‌وجو کرد. دولت‌سازندگی این دستگاه اشرافیت جدید را پابرجا نمود و فن‌فرمانرمایی را به آنها آموخت و آرام آرام آنها را طبقه مسلط بر دیوان‌سالاری نظام جمهوری اسلامی ساخت؛ به گونه‌ای که نه این طبقه بدون هاشمی می‌تواند زنده بماند و نه هاشمی بدون این طبقه فضایی برای اظهار نظرهای ساختارشکنانه در قبال انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی می‌تواند داشته باشد. بی‌تردید به همین دلیل است که مرکز‌گردهمایی این اشرافیت سیاسی و اقتصادی جدید یعنی مرکز تحقیقات استراتژیک باید همیشه در کنار هاشمی باشد.

آنجایی که هاشمی در پست ریاست جمهوری بود این مرکز را در کنار خود در دل ساختار ریاست جمهوری ساماندهی کرد و وقتی به مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت این مرکز را به آنجا منتقل کرد و می‌توان این احتمال را داد که اگر هاشمی مجدداً به هرم قدرت اجرایی در مجلس شورای اسلامی یا هر نهاد دیگری باز گردد این مرکز را به آنجا منتقل خواهد کرد.

این طبقه جدید که من در مقاله‌ای در سال ۸۸ بعد از فتنه انتخابات آن را

«نومانکلاتورا» (طبقه خواص) نامیدم، می‌داند که بقای خود را مدیون هاشمی است و از این جهت باید پرده ضخیمی بر اسرار این روابط و ساختار درونی آن بکشد و هر گونه اطلاعاتی درباره این شبکه را به شدت طبقه‌بندی شده تلقی کند.

فهرست اسامی این شبکه در دیوان سالاری ایران سری است و مردم نمی‌دانند کی و کجا خود را در مقابل این شبکه می‌بینند تا برای مقابله با آن تجهیز شوند. این شبکه نه تنها لیست اعضایش را در جریان‌های چپ و راست و اصلاح طلب و اصول گرا مخفی می‌کند بلکه کوشش دارد که حتی موجودیت خود را نیز پنهان سازد.

ملت ما هنوز به درستی نمی‌داند برخلاف ابهاماتی که بعضی از اعضای این طبقه و هواداران آنها پراکنده می‌سازند علامت مشخصه اساسی این جریان تنها اشرافیت دیوان سالارانه نیست بلکه این جریان ضمن برخورداری کامل از امنیت اقتصادی و سیاسی خود را در اصل وارث انقلابیون نظام جمهوری اسلامی جا زده‌اند. اینها تنها طبقه متصرف، ماسک‌دار و رانت‌خوار به حساب نمی‌آیند بلکه در عین حال طبقه مدیران دیوان سالاری ایران نیز هستند که وظیفه خود را اداره کردن و اعمال قدرت در کشور و مقابله با هر فرد و جریانی می‌دانند که این موقعیت را مورد تردید و پرسش قرار می‌دهند. راز سیاه‌نمایی سیستماتیک هر دولت و جریانی که با این شبکه همراه نباشد صرف‌نظر از خوب یا بد بودن آنها در همین مسئله نهفته است؛ زیرا تردید ایجاد کردن در حلقه‌های پنهان و آشکار این شبکه جرمی نابخشودنی است و کسانی که مرتکب این جرم شوند باید آنچنان منکوب شوند که کسی جرئت تکرار آن را نداشته باشد. شبیه آن سرکوبی که نسبت به دولت نهم و دهم در کشور اتفاق افتاد.

این شبکه لیبرال با ارتزاق از نادانی سیاسی و اجتماعی مقدس‌مآبانی که دین را فقط برای دفتر و دستک‌های دستگاه حوزوی خود می‌خواهند وظیفه اداره تولید اجتماعی را در جامعه از آن خود می‌دانند و با شبکه مدیران و روشنفکران تفاوت اساسی دارند. اگر تفاوت این دو شبکه را ندیده بگیریم مرتکب اشتباه محض شده‌ایم. شبکه مدیران و روشنفکران عموماً رهبری تولید اجتماعی را در زمینه اداری، دانشگاهی و بعضاً اقتصادی به دست می‌گیرند و اگر اهمیت سیاسی پیدا می‌کنند بر این مبنا قرار دارد. تاریخ روشنفکری در ایران از امور فرهنگی شروع می‌شود و به بازرگانی و اقتصاد می‌رسد. اما داستان جریان اشرافیت لیبرال در دیوان سالاری ایران چیز دیگری است. از قبضه کردن قدرت حکومت تا تصرف قدرت در زمینه‌های اقتصادی شروع می‌شود و به دستگاه رهبری نیز خود را نزدیک می‌سازد. در ایران طبقه لیبرال ابتدا رهبری سیاسی و فرهنگی





جامعه را نشانه می‌رود و از آن طریق این رهبری را در زمینه اقتصادی اعمال می‌کند. اغلب آنهایی که در دولت‌های بعد از دولت هاشمی مخصوصاً دولت خاتمی و دولت روحانی پست‌های وزارتی و مدیریت سیاسی-اجتماعی را به دست گرفتند سر از شبکه‌های اقتصادی کشور در آوردند؛ و شاید به همین اعتبار بود که بعضی از دولتمردان دولت نهم و دهم نیز گرفتار این توهم شدند که اگر می‌خواهند تداوم سیاسی داشته باشند باید پشتوانه‌های اقتصادی در سطوح کلان برای خود ایجاد نمایند. بنابراین برخلاف تصور بعضی‌ها مهم‌ترین مسئله برای طبقه مذکور مالکیت در حوزه اقتصاد نیست بلکه ملوکیت در حوزه قدرت است.

اینها هیچ شبکه جدیدی را که اراده معطوف به قدرت داشته باشد در دل دیوان‌سالاری انحصاری خود نمی‌پذیرند و برای نابود کردن آن چپ و راست و اصلاح طلب و اصول‌گرا به هم نزدیک می‌شوند. اظهار نظرهای عجیب سردمداران این شبکه در حوزه رهبری و تحركات شیطنت‌آمیز و کنایه‌برانگیز آنها در زمینه قدرت ولی فقیه، رهبری شورایی و غیره بی‌تردید تحت تأثیر همین تمایلات است.

ضد و نقیض‌گویی‌های لیبرالیستی و سیستماتیک آقای هاشمی و همفکران و همراهان وی نماد بارز چنین تمایلاتی در قبضه قدرت به شیوه نظام‌های لیبرالیستی است. اجازه بدهید کمی تئوریک‌تر و تاریخی‌تر به این پدیده بسیار مهم که خطرناک‌ترین تهدید برای انقلاب اسلامی است بپردازیم. راقم این سطور پس از فتنه ۸۸ اندر باب پیدایش این طبقه و سرچشمه‌های آن مطالبی را در بعضی از شبکه‌های سایبری منتشر کرد. در آن مطالب مباحث بنیادین زیادی درباره شیوه‌های نفوذ این جریان و ضرورت فکر کردن پیرامون راه‌های جلوگیری از نفوذ این جریان مطرح شد که متأسفانه گوش شنوایی برای شنیدن آن وجود نداشت؛ و تکرار بخشی از آنها در این مقاله مفید خواهد بود.

انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم و از همه مهم‌تر انتخابات مجلس دهم صحت آن مبادی را اکنون به اثبات رسانده است و به ناچار ضرورت باز تولید بخشی از آن نوشته‌ها را روشن می‌سازد. ما در آن نوشته‌ها سرچشمه‌های تاریخی پیدایش این طبقه جدید را که از آن تحت عنوان «نومانکلاتورا» یاد کردم به دقت روشن ساختیم.

میخاییل و سلنسکی یکی از چند صد نفر صاحبان امتیاز در اتحاد جماهیر شوروی سابق بود که رهبری مجامع شوراهای در این کشور را به عهده داشت. او در کتابی به نام *نومانکلاتورا* نحوه شکل‌گیری یک طبقه ممتاز سرخ و زندگی روزمره این دیوان‌سالاری جدید را در انقلاب کمونیستی شرح می‌دهد. و سلنسکی در توصیف مفهوم

«نومانکلاتورا» می‌گوید: طبقه ممتازان و عالیجنابان سرخ که در شوروی و کشورهای اروپای شرقی حکومت می‌کردند؛ گروهی بسته که اگر چه کاملاً با حزب مخلوط نبودند ولی قدرت و ثروت عمومی را در اختیار داشتند.

شکل‌گیری طبقات ویژه، ممتاز، عالیجنابان و خواص، در هر جنبش مردمی و عدالتخواهانه، در هر نظام دینی و در هر جامعه‌ای همیشه بزرگترین آفت و خطرناک‌ترین عامل در آسیب‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و نظام‌های مردم‌سالار و آرمان‌های انقلابی می‌باشند. عالیجنابان یا خواص کسانی هستند که تلاش می‌کنند با حفظ پایگاه قدرت و ثروت در ساخت سیاسی جامعه، اثرگذاری خود را حفظ کنند و در توزیع منزلت‌های اجتماعی خود را تعیین‌کننده نشان دهند.

واژه‌های: «ملاء، مترف و بطر» سه واژه قرآنی در توصیف خصلت‌های این طبقه ویژه‌خوار می‌باشد که در ادبیات اسلامی بسیار زیاد مورد استفاده قرار گرفته است. قرآن ترف، تکبر و طلب رفاه و امتیازات ویژه را مهم‌ترین زمینه‌های فساد انسان و انحطاط جوامع انسانی می‌داند.^۱

قرآن با استفاده از واژه «ملاء» یعنی چشم‌پُرکنان، خصلت‌های این افراد را بسیار دقیق توصیف می‌کند. راغب اصفهانی در کتاب مفردات در معنای این واژه می‌نویسد:

ملاء کسانی هستند که چشمان بینندگان را با جلال و جبروت خود و شکل و شمایلشان، قد و قیافه و لباس‌هایشان پر می‌کنند. سخن راغب بسیار دقیق است زیرا ملاء معنای جمعی دارد و بر طبقه و گروهی اطلاق می‌شود که اطراف حاکمان جامعه را می‌گیرند و به اصطلاح لایه بالای جامعه هستند.^۲

«چشم‌پرکنان» کسانی هستند که وقتی مردم با آنان روبه‌رو می‌شوند به لکنت می‌افتند. هرگاه به عللی در جمع مردم حضور پیدا می‌کنند، مردم برای اینکه خوب آنان را بنگرند حتی کمتر پلک‌های چشم خود را باز و بسته می‌کنند تا چشمانشان آنان را سیر ببینند و پر شود و این بدان علت است که یا در میان مردم نیستند یا مردم گمان

۱. برای مطالعه بیشتر رک: احمدعلی قانع عزآبادی، *علل انحطاط تمدن‌ها/از دیدگاه قرآن*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱؛ نصرت جمالی، *عوامل سقوط حکومت‌ها در قرآن و نهج‌البلاغه*، قم، نهانندی، ۱۳۷۸؛ محمدجعفر نجفی علمی، *جامعه و سنن اجتماعی در قرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱؛ احمد حامد مقدم، *سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹؛ سید محمدباقر صدر، *سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن*، ترجمه حسین منوچهری، تهران، رجا، ۱۳۶۹.

۲. رک: نصرت جمالی، *عوامل سقوط حکومت‌ها در قرآن و نهج‌البلاغه*، همان، ص ۱۷۲-۱۷۱.





می‌کنند اینان غیر مردم هم طراز خود می‌باشند.^۱ واژه‌های: بزرگان نظام، سران نظام، بزرگان تأثیر گذار، دلسوزان نظام و امثال اینها در ادبیات انقلاب اسلامی شاید واژه‌های مناسبی برای تبیین موقعیت کنونی آنها باشد.

سران فکری، سران حکومتی، سران اقتصادی، سران نظام و... اگر تقوا نداشته باشند، چون قدرت فکری، سیاسی و نظامی جامعه را در اختیار دارند انحرافشان از حق و استفاده از اموال عمومی بیشتر و باطل‌گرایی آنان به مراتب بیشتر از عامه مردم است.^۲ مقام معظم رهبری در توصیف نحوه پیدایش جریان خواص، یا همان «نومانکلاتورا» در صدر اسلام و دوران بعد می‌فرماید:

دوران لغزیدن خواص طرفدار حق،^۳ حدود شش هفت سال، هفت هشت سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد. اصلاً به مسئله خلافت کار ندارم. مسئله خلافت جداست. کار به این جریان دارم. این جریان جریان خطرناکی است... اولش هم از اینجا شروع شد که گفتند: نمی‌شود که سابقه‌دارهای اسلام (کسانی که جنگ‌های زمان پیغمبر را کردند، صحابه و یاران پیغمبر) با مردم دیگر یکسان باشند و اینها باید یک امتیازاتی داشته باشند! به اینها امتیازات داده شد (امتیازات مالی از بیت‌المال) این خشت اول بود. حرکت‌های انحرافی این طوری است. از نقطه کمی آغاز می‌شود. بعداً همین‌طور هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتر می‌بخشد.^۴

اکنون انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در معرض پیدایش یک چرخه خواص یا «نومانکلاتورا» قرار گرفته است. یافتن سرچشمه‌های پیدایش این طبقه ویژه خوار و چشم پرکن و منهدم کردن آن، انقلاب کبیر اسلامی را از آسیب‌های احتمالی بر حذر خواهد داشت و نخواهد گذاشت در لحظه‌های تاریخ‌ساز، دنیا‌فروشان هسته و مغز دین را تهی و پوسته‌ظاهری از آن را به عنوان دین به مردم معرفی نمایند. همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند:

اگر امروز من و شما جلوی این قضیه را نگیریم ممکن است پنجاه

۱. همان.

۲. همان.

۳. قابل ذکر است که مقام معظم رهبری معتقدند که خواص بر دو دسته هستند: خواص طرفدار باطل و خواص طرفدار حق. مادر این مقاله با خواص طرفدار باطل کاری نداریم بلکه مراد ما خواصی است که در جبهه حق هستند و خود را طرفدار حق می‌دانند.

۴. خواص و لحظه‌های تاریخ‌ساز ۳-۱، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۶، ص ۳۶.

سال دیگر، ممکن است پنج سال دیگر، ممکن است ده سال دیگر، یک وقت دیدید جامعه اسلامی ما هم کارش به آنجا رسید. تعجب نکنید. مگر چشمان تیزی تا اعماق را ببینند، نگهبان امینی راه را نشان بدهد، مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه این حرکت باشند. البته آن وقت خاک‌ریز محکمی خواهد بود؛ دژ محکمی خواهد بود؛ کسی نخواهد توانست نفوذ بکند و الا اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید! آن وقت همه این خون‌ها هدر خواهد رفت.^۱

دیوان‌سالاری نظام دولتی و روزه‌های رخنه‌لیبرال‌ها در جمهوری اسلامی

وجود پدیده بوروکراتیک و دیوان‌سالاری در ایران امری قدیمی است. امام خمینی بارها به اهمیت و خطر این پدیده، در دوران حیات پربار خود اشاره داشتند و به طور واضح این مسئله را گوشزد کردند. ولی متأسفانه دولت‌مردان جمهوری اسلامی از همان ابتدا، وسعت، ماهیت، نوع و عمق تأثیر‌گذاری دیوان‌سالاری دولتی را دست‌کم گرفته و به ماهیت تولید طبقه‌های جدید آن توجه نکردند. تا پایان جنگ تحمیلی به هر دلیلی به رغم تمایل شدید دولت به دولتی کردن امور، امکان شکل‌گیری دیوان‌سالاری جدید و پیدایش طبقه «نومانکلاتورا» در درون نظام مردمی جمهوری اسلامی فراهم نشد. بی‌تردید نقش نهادهای انقلاب و در رأس آن جهاد سازندگی را در ساختار اجرایی کشور نمی‌توان به عنوان مانع بزرگی برای رشد دیوان‌سالاری در ساختار جمهوری اسلامی نادیده گرفت.

پس از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، از سال ۱۳۶۹ با سیاست‌های دولت سازندگی، خیزش اولیه در شکل‌گیری طبقه خواص (نومانکلاتورا) و تجدید حیات دیوان‌سالاری نظام مشروطه سلطنتی بازمزمه‌های انحلال یا ادغام نهادهای انقلاب و در رأس آن جهاد سازندگی که یکی از موانع اصلی شکل‌گیری خواص بود، برداشته شد. سیاست‌های دولت سازندگی جناب آقای هاشمی رفسنجانی و تساهل و تسامح ایشان در برخورد با دولت‌مردان و کارگزاران سازندگی، استعداد لازم برای رشد عنکبوتی «نومانکلاتورا» را به اندازه کافی دارا بود.

کم‌کم دیوان‌سالاری در حال رشد دولت سازندگی این جسارت را پیدا کرد پاره‌ای از حرف‌ها و باورهای ناگفته دولتمردان را برملا نماید که: «گذشته اگر چه دگرگون

۱. همان، ص ۲۷.





شده ولی از بین نرفته است». این حرف برای تکنوکرات‌های متمایل به غرب در دولت آقای هاشمی اگر چه حرف غلطی نبود ولی برخلاف احساسی که سال‌های متمادی غرب‌گرایان نسبت به دولت مدرن و دولت اسلامی داشتند، یک حرف حسابی هم نبود. زمینی که نومانکلاتورای جدید ایران در آن متولد شد و رشد کرد هیچ‌گاه مستعدتر و حاصل‌خیزتر از دوران دولت سازندگی و باورها و اعتقادات رئیس این دولت نبود. سیاست توسعه و تعدیل و تساهل نسبت به این دیوان‌سالاری و بوروکراسی‌های ناشی از آن پدیده‌ای به وجود آورد که در کمتر از ۱۵ سال یعنی از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۳ وسعت زیادی پیدا کرد و مثل قارچ در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران رشد کرد. همان‌طوری که گفته شد دولت سازندگی در واقع پرورش‌دهنده این طبقه ممتاز (نومانکلاتورا) جدید بود که تحت نظارت و مدیریت سازمانی از کارگزاران سازندگی، در بهمن سال ۱۳۷۴ جریان کارگزاران سازندگی ایران را به وجود آورد که این جریان در تاریخ ۱۳۷۸/۵/۲۵ پس از روی کار آمدن دولت آقای خاتمی رسماً تبدیل به یک حزب سیاسی گردید. آنچه باید به عنوان نقطه عزیمت شکل‌گیری طبقه ممتاز در این دوره مورد توجه قرار گیرد این است که دولت آقای هاشمی رفسنجانی پرورش‌دهنده این نومانکلاتورای در حال رشد در ایران بود.

این جریان نوظهور متشکل از افرادی چون غلامحسین کرباسچی، محمدعلی نجفی، سید حسین مرعشی، سید محسن نوربخش، سید عطاءالله مهاجرانی، علی هاشمی بهرمانی، غلامرضا فروزش، علی مصلحی، محمد هاشمی بهرمانی، فائزه هاشمی بهرمانی، رضا امراللهی، سید مصطفی هاشمی طباطبائی، محسن هاشمی بهرمانی، اسحاق جهانگیری، رضا ملک‌زاده، محمد عطریانفر، هدایت‌الله آقایی، سید حسین هاشمی، اسماعیل جبارزاده، عبدالناصر همتی، فاطمه رمضان‌زاده، مرتضی الویری، فریدون وردی‌نژاد، سید محمد غرضی، بیژن نامدار زنگنه، غلامرضا شافعی و برخی دیگر از افراد متمایل به آقای هاشمی رفسنجانی بود.^۱

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود بخش اعظمی از خانواده جناب آقای هاشمی، هسته اساسی و اولیه این نومانکلاتورای نوظهور را در ایران شکل می‌دهد. این طبقه از این پس نه تنها در چرخش نخبگان دولت هاشمی و خاتمی و اخیراً دولت آقای روحانی پیوسته در پست‌های بالای نظام، شرکت‌های دولتی و نهادها و سازمان‌های متصل به دولت نقش بازیگری ایفا می‌کنند بلکه در انتصاب اشخاص در تمام مؤسسات اداری، قسمت‌های

۱. عباس شادلو، اطلاعات درباره احزاب و جناح‌های سیاسی ایران امروز، تهران، گستره، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.

دولتی، اقتصاد، آموزش، فرهنگ و سیاست و شهرداری‌ها نقش اصلی و اساسی ایفا می‌کردند؛ به گونه‌ای که هر دولتی اگر قرار بود در هر جایی شکل گیرد به طور پیوسته به این دیوانسالاری جدید برخورد می‌نمود و چاره‌ای جز بازی کردن بر اساس قواعد این طبقه نداشت.

چه اتفاقی در حال شکل‌گیری بود؟ آیا واقعاً در دل دولت مردم‌سالار و عدالت‌محور نظام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی واقعاً طبقه‌ای در حال شکل‌گیری بود؟ آیا رشد انگلی پاره‌ای از جریان‌های کم‌اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های امام خمینی در درون ساختارهای رسمی این نظام، نشان از نوعی نارسایی تاریخی مردم‌سالاری در یک سیستم دینی بود؟

مانمی‌خواهیم ادعا کنیم که پدیده نومانکلاتورا در جمهوری اسلامی ایران خصوصیت مسلطی بود که از دل اعتقادات جناب آقای هاشمی ظهور کرد، ولی نمی‌توان از این حقیقت نیز غافل شد که دولت آقای هاشمی در حالی که به وجود آورنده و حامی نومانکلاتورا بود، دولتی را رهبری می‌کرد که نقش نسبتاً تعیین‌کننده‌ای را در رابطه با پیدایش بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی در بیست و پنج سال گذشته ایفا می‌کرد. طرفداران آقای خاتمی اگر چه تصفیه‌های موحشی را پس از به قدرت رسیدن در سطح سران این طبقه جدید انجام دادند و با تبدیل کردن سردار سازندگی و کارگزاران وی به عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری فضای وحشت و ناامنی عجیبی را در کشور ایجاد کردند اما منشأ هیچ تغییر شکلی از نومانکلاتورای جدید به منظور تأمین امنیت و رفاه جامعه نبودند؛ به گونه‌ای که سیاست‌های دولت جامعه مدنی و اصلاحات نیز نه تنها مفهوم وجود چنین طبقه مسلطی را مورد تردید قرار نداد بلکه از ایده‌های آن مصرف کرد و به آن رسمیت بخشید.

اگرچه نظام جمهوری اسلامی ایران همیشه از رسمیت بخشیدن به این طبقه سر باز زد و رهبر معظم انقلاب در فرمایشات خود پیوسته خطر عدول از عدالت و شکل‌گیری اشرافیت جدید را گوشزد می‌کرد، اما در زیر پوست ساختار دولت و نهادهای وابسته، این انگل در حال رشد بود.^۱

آفت وقتی به سراغ نظام‌های مردم‌سالار دینی می‌آید و به آرمان‌ها و اهداف این نظام آسیب می‌رساند که متفکران جامعه از تحلیل آسیب‌شناسی نظام‌های اجتماعی خود

۱. رک: مجتبی‌ی‌جاویدی، قاموس عدالت؛ بررسی مبانی نظری و عملی مفهوم عدالت در کلام مقام معظم رهبری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵.





خودداری ورزند. نباید تصور کرد که این تحلیل‌های آسیب‌شناسانه از بابت دلایل سیاسی فرصت‌طلبانه یا موقع‌شناسی عوام‌فریبانه است. بلکه اتفاقات انتخابات دهم و یازدهم ریاست جمهوری، ما را متقاعد می‌کند که به امکانات پیدایی و رشد طبقه ممتاز در درون جمهوری اسلامی جدی‌تر بیندیشیم. نباید غفلت کرد که از دهه هفتاد به بعد در ایران یک گروه اجتماعی خاص رهبری و بازیگری دولت را در دست داشتند و این رهبری را امتیاز ویژه خود می‌دانند. بی‌اخلاقی‌های انتخابات دهم ریاست جمهوری این حقیقت را به ما آموخت که سیستم زاد و ولد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این طبقه ممتاز تأثیر بسیار فعال در شکل‌گیری وراثتی دولت داشته است؛ به گونه‌ای که افراد خاصی به نوبه خود در درون همه دولت‌ها باید جابه‌جا شوند و اگر چنین اتفاقی نیفتد آن دولت متهم به انواع اتهامات، بی‌کفایتی‌ها و دروغ‌گویی می‌شود. نباید اجازه دهیم که این تصور در میان ملت ما رشد کند که اگر در غرب، سرمایه‌داری و بورژوازی بزرگ ثروت را در دست دارد و از این جهت حکومت می‌کند، در ایران نیز نومانکلاتورا حکومت می‌کند و در نتیجه صاحب ثروت می‌شود.

تجربه‌های تاریخی رژیم پهلوی و نظام کمونیستی شوروی و پاره‌ای از انقلاب‌های بزرگ به ما می‌آموزد که سهم به دست آمده توسط طبقه ممتاز هیچ‌گاه در درون کشور تبدیل به سرمایه نمی‌گردد بلکه تنها به مصرف می‌رسد و این مسئله برای هر نظام و دولتی از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نارسایی است نه امتیاز. وجود چنین طبقه‌ای در درون هر نظامی مانع و رادعی در راه توسعه ملی و پیشرفت نیروهای تولیدکننده و بسط عدالت اجتماعی و اقتصادی است. ایران در دو قرن اخیر به اندازه کافی این طبقه ممتاز را تجربه کرد. اکنون در دل نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی ایران نومانکلاتورا به دنبال امتیازات وسیعی از هر نوع و در هر زمینه است. این امتیازات هم مادی است و هم فرهنگی و سیاسی و پرداختن به آن و اندیشه کردن پیرامون آن بیش از هر چیزی اهمیت دارد.

اگرچه قبل از هر چیز مطالبات نومانکلاتورا، قدرتمندانه است ولی باید توجه کنیم که کسب قدرت، امکانات بسیاری را در اختیار نومانکلاتورا خواهد گذاشت که ثروت مادی بخشی از آن است. نومانکلاتورا حتی ثروت‌های فرهنگی را نیز در انحصار خود خواهند گرفت؛ آنان مردم‌سالاری، آزادی، استقلال، اصالت و هویت ملی، اصلاحات، اصول‌گرایی، تغییر و بسیاری از مفاهیم زیبا و انسانی را نیز در ید تفسیرهای دل‌بخوانانه خود می‌خواهند.

در انتخابات نهم ریاست جمهوری با اراده و عزم راسخ ملت ایران، حلقه نومانکلاتورهاها به شدت شکسته شد و قدرت و توانایی و کارآمدی آنها به شکل جدی مورد تردید و پرسش قرار گرفت. آنچه در تبلیغات و مناظره‌های انتخابات دهم ریاست جمهوری اتفاق افتاد نمونه‌ای از شکسته شدن حلقه بسته نومانکلاتورا بود. نومانکلاتورا یک نظم اخلاقی و سیاسی خاصی برای خود تدوین کرده بود که هر چیزی که این نظم را بر هم می‌زد و قدرت نومانکلاتورا را به مخاطره می‌افکند به شدت مورد تهاجم شبکه رسانه‌ای این طبقه قرار می‌گرفت. این نظم اخلاقی کاملاً به نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این طبقه وابسته است.

اگر چه نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبری آن هیچ رابطه‌ای با این طبقه ندارد؛ همان گونه که مذهب اسلام رابطه‌ای با اشرافیت و خواص سالاری نداشته و ندارد. اما باید متوجه باشیم و فکر نکنیم نومانکلاتورا در ایران یک طبقه پیش پا افتاده است. این طبقه از قدرتی بی‌سابقه در تاریخ معاصر ایران برخوردار است؛ زیرا در همه ادوار گذشته، خودش دولت بوده است و راه و رسم همسازی با محیط و کسب، حفظ و نشر قدرت و ثروت را بلد می‌باشد. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی این طبقه را از هم گسست. اما اکنون با اشکال جدید آمده است که در درون جمهوری اسلامی مجدداً به قدرت برسد. نومانکلاتورا از دوران دولت سازندگی آقای هاشمی و در دولت آقای خاتمی تلاش کرد با خود کامگی دولت در عرصه‌های مختلف هماهنگ شود. این خود کامگی دولتی باعث شد که نومانکلاتورا کاملاً در پناه دولت همه محیط‌های فعالیت انسانی را در زیر نفوذ خود بگیرد.

انقلاب‌های رنگی و مخملی، در دوران اخیر، محملی برای به قدرت رسیدن این طبقه امتیاز طلب است. این طبقه برای رسیدن به قدرت از نمادهای مقدس و ملی با تمام وجود استفاده می‌کند. ملت ما باید با هوشیاری و بیداری کامل، تأثیر نومانکلاتورا را در ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران ردیابی کند.

مهم‌ترین کوشش‌های این طبقه در دو دهه گذشته، برقراری دیوانسالاری و اشرافیت بود. اکنون در پشت عالیجنابان سرخ‌پوش، عالیجنابان دیگری قرار دارند. این فرمول باید قابل بحث و معنی‌دار باشد. امام عظیم‌الشان ما اثبات کرد که ما همه شخصیت‌های انقلاب را برای اسلام و نظام جمهوری اسلامی می‌خواهیم نه اینکه اسلام و نظام فدای شخصیت‌ها شوند. از آنجایی که ما شیوه‌های ظهور چنین طبقاتی را در دل انقلاب اسلامی هرگز مورد مطالعه قرار نداده‌ایم این امکان وجود دارد که از همین ناحیه





آسیب‌های جدی بر انقلاب اسلامی وارد شود. مقایسه‌های تاریخی در زمینه‌های انقلاب مشروطه در ایران و پاره‌ای از انقلاب‌های شکست‌خورده در جهان، مثل انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه، اگر چه به طور مطلق قانع‌کننده نیست اما سبب می‌شود که ابتکارهای پیچیده این جریان در جنبش‌های مردمی و شیوه‌های کسب قدرت و ثروت از چشم تیزبین مردم پنهان نماند. لازم است در باب بسط این طبقات از بابت تکرار یا شباهت شرایطی که در آن رشد می‌کنند، پژوهش‌های عملی و علمی کنیم. تا وقتی که نقش دولت در جامعه اساسی است و سهم قاطعی از فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را به خود منحصر کرده است و تا وقتی که مردم‌سالاری و آزادی تحت سیطره گفتمان‌های رسمی فلسفه سیاسی در غرب است، شکل‌گیری و تکوین نومانکلاتورا اجتناب‌ناپذیر است و تاریخ ایران به روشنی نشان می‌دهد که هر جا این شرایط فراهم بوده است سیستم نومانکلاتورا ظاهر می‌گردد و برقرار می‌شود. حتی امام متقین حضرت علی (ع) نیز در نامه به مالک اشتر او را متوجه خطرهای این طبقه در حکومت‌های اسلامی نموده است. امام در بخشی از نامه به مالک اشتر می‌فرماید:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنْ سَخَطَ الْخَاصَّةِ يَغْتَفِرَ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِّنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْئِنَةً فِي الرَّخَاءِ وَأَقْلَ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهَ لِلْإِنصَافِ وَ أَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ وَأَقْلَ شُكْرًا عِنْدَ الإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عِذْرًا عِنْدَ الْمُنْعِ وَ أضعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مِلْمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَ إِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مِيلُكَ مَعَهُمْ.

دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم مردم خشنودی خواص را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌هایشان پافشاری‌تر و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیر پذیرتر و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار

دین و اجتماعات مسلمین و نیروهای ذخیره دفاعی، مردم می‌باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

به سختی می‌توان فهمید شرایطی که نومانکلاتورا در کشور ایجاد می‌کند از چه قرار است. فقط می‌دانیم که مردم با وجودی که اغلب امکانات را در دست دارند ولی از آنچه وجود دارد راضی نیستند و تعادلی که به ظاهر در جامعه حکم فرماست، شکننده و تهدیدزاست.

نومانکلاتورا در همه شرایط از خود شرم دارد و نمی‌خواهد که مردم آنها را بشناسند. آنها در تاریکی زندگی می‌کنند و از روشنایی می‌ترسند. همان طوری که مولای متقیان فرموده است در دوران رفاه از همه پرخرج‌ترند و هنگام سختی کمتر از همه یاری می‌دهند. بیش از همه از انصاف بیزارند. و در خواسته‌های خود اصرار می‌ورزند. امتیازات خود را مخفی می‌کنند و با افکاری که به شهروندان کشورشان القا می‌کنند در تضاد کامل هستند. بین آرمان‌های این طبقه و واقعیت‌ها فاصله زیادی است. آنچه می‌گویند به آن اعتقادی ندارند. نومانکلاتورا در هر جایی که شکل بگیرد از جهش اقتصادی و فرهنگی کشور می‌کاهد و شکست‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در جهت اصلاحات و تغییرات بر دوش دیگران می‌اندازد.

تنها هنری که دارند این است که همیشه آرامش اجتماعی را به هم بریزند و با ایجاد بحران‌های مصنوعی و جنبش‌های کاذب اجتماعی شرایط را برای به قدرت رسیدن خود فراهم سازند.

نومانکلاتورا در ایران ریزه‌خوار دو نهاد اجتماعی است: ۱. دولت ۲. احزاب در دو دهه گذشته نومانکلاتورا تلاش کرده که با تغییر شکل نظام اجتماعی، دولتی کردن امور و تمرکز و انحصار حزبی یا جریانی تمام مسائل کشور، جلوداری در نظام جمهوری اسلامی را که نیروهای انقلابی در اثر سال‌های طولانی جنگ و کار سخت و طاقت‌فرسا در حفظ و نگهداری کشور، تا حدودی از آن غافل شده بودند را در مقابل موج فرصت‌طلبانه خود قرار دهد؛ دیوان‌سالاری تازه‌نفسی که دسته‌جمعی به سوی درهای قدرت و ثروت هجوم آوردند و مجذوب مقام‌های مسئولیت‌دار شدند.

در سوز و گداز مدیر شدن، نظام در شرایطی بود که نتوانست این جاه‌طلبان جدید را براند و متوقف کند. خصوصیت تغییرات اجتماعی در دوران بعد از دفاع مقدس، رشد سریع احزاب ساخته دست قدرت، وسعت تحولات اجتماعی و مشغول شدن نیروهای انقلابی به تحصیل و کسب تخصص، اشتغال در تمام مقام‌های مهم کشوری و به دست





گرفتن مجموعه مدیریت را برای این طبقه دیوان سالاری حرفه‌ای جدید ممکن ساخت. جمهوری اسلامی متأسفانه چنین گسترشی را پیش‌بینی نکرده بود. وقتی جنبش‌های کاذب اجتماعی در درون یک انتخابات عمومی در دوم خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت و احزاب ساخته دست قدرت از دل دیوان سالاری به قدرت رسیده دولت آقای خاتمی یکی پس از دیگری مثل قارچ رشد کرد، جمهوری اسلامی خود را در مقابل وضعی غیر منتظره دید. ما در آن دوران نمی‌دانستیم چگونه باید این مشکل را حل کرد. گاهی این مشکل را به گردن ارثیه جریان‌ات شبه‌روشنفکری غرب زده انداختیم ولی مسئله بسیار عمیق‌تر از آن است که تصور می‌شد. هجوم اصحاب قدرت و ثروت به ساختارهای دولتی و دست‌اندازی آدم‌های پست و ضد انقلاب به آرمان‌های انقلاب، ضرورت داشتن مردانی شرافتمند را در ساختار دولتی فوریت داد. دیگر بوروکراسی و دیوان سالاری رژیم پهلوی نبود که به سوی دولت هجوم آورده بود. دشمن داخلی و تکنوکرات‌ها بودند که در درون ساختار نظام جمهوری اسلامی مقام‌های مسئولیت‌داری را اشغال کرده بودند. دیوان سالاری دولت و احزاب در زیر چشمان ما به یک نظام خودکامه و زورگو در حال تغییر شکل بود. فرصت‌طلبان تمام مقام‌های مهم دولتی را هدف قرار دادند و قدرتی را درست کردند که تا جایی که بتوانند در سیاست جمهوری اسلامی نفوذ کنند.

خط سیر این گروه تشنه قدرت و ثروت بازتاب خوبی در دولت آقای هاشمی و خاتمی برای جمهوری اسلامی به بار نیاورد و به رغم زحماتی که در این دو دولت کشیده شده ساختارهای کج‌تابی شکل گرفت. حلقه قدرت بسته شد و چرخش نخبان محدود به چهره‌های خاصی گردید و همین ساختار به دولت آقای روحانی رسید. از دل ساختار دولتی، اپوزیسیون ساماندهی شد و مصیبت قتل‌های زنجیره‌ای، کوی دانشگاه و ترورهای درون تشکیلاتی شکل گرفت. هر کسی که کمتر هوشی داشت می‌توانست تشخیص دهد که نومانکلاتورای به قدرت رسیده با ساماندهی قتل‌های زنجیره‌ای، وزارت اطلاعات؛ با جریان‌ات کوی دانشگاه، نیروی انتظامی؛ و با ترورهای درون تشکیلاتی، سپاه پاسداران را ترور کرده‌اند. در حقیقت نومانکلاتورا در پی آن بود که سه رکن امنیت جمهوری اسلامی را از صحنه خارج کند تا شرایط را برای برقراری دیکتاتوری خواص فراهم سازد.

دیوان سالاری دولت و حزب در دولت اصلاحات در زیر چشمان جمهوری اسلامی داشت به یک سیستم خودکامه، زورگو و اپوزیسیون تغییر شکل می‌یافت. دولت سازندگی دست‌گاه نومانکلاتورا را اختراع کرد و این اختراع وسیله‌ای شد که دیوان سالاری

جدید در دل جمهوری اسلامی ایران شکل گیرد. زبان دیوان‌سالاری جدید روی دو مسئله متمرکز شد:

۱. فهرستی از مقام‌های مدیریت در قلمرو مقامات بالا
۲. فهرست اشخاصی که باید مقام‌ها را اشغال نمایند یا برای این مقام‌ها ذخیره شوند.
همان طوری که گفته شد این مسئله وقتی به وجود آمد که سازمان نیروهای انقلاب پس از جنگ با توجه به شرایط جدید و تخصص‌های ضروری برای اداره کشور در شرایط سازندگی، به تنهایی واجد افراد کافی برای اعمال سیاست‌های نظام نبود تا بتواند تمام پست‌های مسئولیت‌دار را در یک جریان وفادار به آرمان‌های انقلاب در دستگاه دولت به دست بگیرد. در چنین خلأیی بود که فرصت طلبان شتابان در قلمرو اقتدار و قدرت موج می‌زدند و برای آنکه توفیق نصیبشان بشود شرایط مختصری کافی بود تا از امکانات موجود استفاده نمایند.

مهم‌ترین مصداقی که می‌توانست این جریان را به اهدافش برساند یک ظاهر دینی و سیاسی انقلابی بود نه برخورداری از صلاحیت لازم برای کسب مسئولیت‌های مورد نظر. در این واقعیت دردناک، رمز ارتقای تاریخی دولت سازندگی کشف شد. دولت سازندگی و دولت اصلاحات به درستی می‌دانستند که چگونه کلیه انتخاب‌های مقامات دولتی را در دست خود و در دست نومانکلاتورا تمرکز بخشند. بدین طریق به بهانه ظاهر سیاسی و انقلابی، طبقه جدید فضا را برای خود آماده کرد.

در گرماگرم بهار عجیب سال ۱۳۷۶ آن‌گاه که روزنامه‌های چپ علیه عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری و دار و دسته‌های راست سنتی و راست محافظه‌کار به هیجان آمده بودند برای اولین بار جمهوری اسلامی متوجه شد که در زیر پوست نظام انقلابی چه می‌گذرد. تغییر دستگاه رهبری جمهوری اسلامی ایران؛ این بود تصمیمی که نومانکلاتورا با خونسردی اتخاذ کرده بود و فضای تاریخی ایران سال‌های آینده را جمهورییت بدون اسلامیت به دنیا معرفی می‌کرد. برای نابودی گارد هواداران نظام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های امام خمینی و الگوی ولایت فقیه یک وسیله بیشتر وجود نداشت: می‌بایستی قدرت روحی آنها را خراب کرد و سال‌های متمادی خدمت به انقلاب و حضور در جبهه‌های جنگ و دفاع از اسلامیت نظام را جرم به حساب آورد. از اینجا بود که طرز تفکر نومانکلاتورای جدید در ایران برملا گردید و معلوم شد که یک نفر انقلابی با چشیدن مزه این طبقه چگونه می‌تواند نقش دوگانه‌ای را بازی کند و در واقع تبدیل به یک خائن به آرمان‌های انقلاب اسلامی گردد.





مردم ما به خوبی دیدند که نومانکلاتورها چگونه با کسب مقام‌های خوب، نفوذ و زندگی مرفه‌تر از پیش بیگانه با عدالت و رنج مردم و نفرت‌انگیز شدند. مردم فهمیدند که اشارتی کافی است تا مخلوقات این طبقه جدید به محض خارج شدن از دفتر کار خود مانند یک دسته‌گرگ به آرمان‌های انقلاب و هواداران آن حمله‌ور شوند و مشاغل خوب نظام را تصاحب کنند.

هواداران چپ نظام با ساده‌لوحی تأثرانگیزی تنزل اخلاقی و روحی نومانکلاتورها را باور کردند. مطبوعات زنجیره‌ای چاپلوسی و پخش شایعات را به منتها درجه رساندند و سردار سازندگی تبدیل به پدرخوانده و عالیجناب سرخ‌پوش شد. نگهبانان قدیمی جمهوری اسلامی مورد زشت‌ترین تهمت‌ها قرار گرفتند. نومانکلاتورها در اغلب خطوط به‌ظاهر پیروز شدند. ما نمی‌دانیم چرا در آن دوران وقتی این اتفاقات به وقوع می‌پیوست، کسی در فکر نجات کشور نبود؟!

چرا متوجه تشکیل چنین جریان منحرفی در دل نظام جمهوری اسلامی نشدیم؟

روند تولد و قبضه قدرت توسط طبقه جدید و مسلط را در ایران باید در چند مرحله مورد توجه قرار داد:

اولین مرحله، ایجاد سازمان نومانکلاتورای حرفه‌ای در دولت سازندگی است.

دومین مرحله، به دست گرفتن قدرت مطلق در سال ۱۳۷۶.

سومین مرحله، عبور از رهبری و تصفیه گارد امنیت نظام جمهوری اسلامی به وسیله نومانکلاتورها از طریق ترور سه رکن امنیت کشور با برنامه‌های قتل‌های زنجیره‌ای، اغتشاشات دانشگاهی و ترورهای درون‌تشکیلاتی.

چهارمین مرحله، نهادینه کردن تمایلات لیبرالیستی در ساختار دیوان‌سالاری.

هر مرحله ساختار روانشناسی اجتماعی خاص خود را داراست که باید به دقت مورد توجه قرار گیرد.

دولت سازندگی در دو مرحله اول و دوم رهبر و تجسم خودخواهی نومانکلاتورها بود. اگرچه رئیس این دولت هیچ‌گاه مخالف تمام‌عیار نظام جمهوری اسلامی نبوده و نیست ولی فضا را برای تشکل‌یابی این طبقه فراهم کرد. اما انتخابات سوم تیر ۱۳۸۴ مفهوم تاریخی این پیروزی خونین را در هاله‌ای از ابهام فرو برد. نومانکلاتورای به‌ظاهر فاتح مجبور شدند جای خود را به دولتی بدهند که خویش را متعهد به گفتمان امام و انقلاب اسلامی می‌دانست... این واقعه تاریخی دلایل عینی داشت؛ زیرا ایجاد یک طبقه مسلط

از قدرت و ثروت دقیقاً در جهت مخالف آرمان‌های انقلاب اسلامی بود. وقتی کارگزاران دولت‌سازندگی در این راه قدم گذاشتند طبیعتاً از انقلاب به دور افتادند و اعمالشان با تمایلاتشان مطابقت نداشت.

با روی کار آمدن دولت نهم حلقه غیر قابل نفوذ نومانکلاتورا شکسته شد. تاریخ نشان می‌دهد که همیشه قدرت هر طبقه مسلط عبارت است از تسلط یک اقلیت کوچک بر یک اکثریت عظیم. تأمین تداوم چنین سیستمی در ساختار نظام جمهوری اسلامی امکان نداشت. تدابیری مانند به کار بردن دروغ، تهدید به استفاده از زور، فشار اقتصادی، فشار ایدئولوژیک و بالاخره پنهان نگه داشتن روابط واقعی اجتماعی، از مردم به جایی نرسید. نومانکلاتورا در ایران دچار یک خطای تاریخی شد. بدین معنی که با انکار دولت‌سازندگی و «عالیجناب سرخپوش» خواندن آقای هاشمی وجود خود را انکار کرد. با چنین انکاری نومانکلاتورا هم در زمینه ثنوری و هم در زمینه عملی خود را از دستگاه دیوان‌سالاری محروم ساخت.

اکنون در فرآیند مرحله چهارم سطره این طبقه در ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران قرار داریم و اگر غفلت کنیم نومانکلاتورا ایده‌های ضد انقلابی خود را در درون انقلاب اسلامی نهادینه خواهد کرد. کسی تردیدی ندارد که نومانکلاتورا هیچ‌گاه در ایران وارث انقلابیون نبود. بلکه طبقه‌ای از مدیران بودند که اداره کردن و اعمال قدرت و تکثیر ثروت سه وظیفه اصلی آنها محسوب می‌شود. این سه وظیفه توأمان مغایر با وظیفه اداره تولید اجتماعی است؛ زیرا اهداف طبقه ممتاز جدید قبضه کردن قدرت حکومت تا تصرف قدرت در زمینه اقتصاد است. نومانکلاتورا در همه جا ابتدا رهبری سیاسی جامعه را به دست می‌آورد و از آن طریق آن را در زمینه اقتصادی اعمال می‌کند. بنابراین تضاد بین کار اداری و کار سیاسی بزرگ‌ترین مشکل این طبقه بود.

محدوده نومانکلاتورا قدرت است زیرا خود را یک طبقه رهبری می‌داند. آنها تلاش می‌کنند در هر دوره‌ای، در قدرت خود را با سیاستمداران حرفه‌ای شریک سازند. از آن طرف آنها از سهمیم کردن دیگران در کوچک‌ترین قسمت از قدرت سیاسی خویش به شدت دوری می‌جویند. فرمان دادن همان چیزی است که طبقه نومانکلاتورا را خوشحال و مسرور می‌کند. در کسب، حفظ و بسط قدرت عصبیت دارند. اعضای این طبقه جز به اصول آمرانه الزام‌آور شغلی خود به چیزی اهمیت نمی‌دهند.

اکنون ما در پایان دهه چهارم انقلاب اسلامی هستیم و جمهوری اسلامی برای بقا و پیشرفت خود نیاز به یک بازنگری جدی در این زمینه دارد. وقایع انتخابات دهم و یازدهم





ریاست جمهوری نشان داد که اخلاق طبقاتی و مفت خوری نومانکلاتورا به خصوص در حیطه قدرت و ثروت سیری ناپذیر است. این مسئله از انتخابات ریاست جمهوری استنباط می‌شود که تکوین طبقه خواص، تسلطش بر دیوان سالاری دولتی، عمل استکباری و استثماریش، ویژه‌خواری‌ها، رانت‌خواری‌ها، افزون‌طلبی‌ها، امتیازاتش، سیاست‌های داخلی و روابط خارجیش همه و همه واقعیتی محسوس و بررسی آن ضرورتی انکارناپذیر است. «نومانکلاتورا» یک طبقه انگل است و این طبقه نباید و نمی‌تواند در جمهوری اسلامی ایران حضور داشته باشد. تاریخ مطالعه این جریان نشان می‌دهد که به هیچ عنوان تاب و توان هیچ شکستی را ندارد و اگر روزی مورد اقبال مردم قرار نگیرد تاوان سختی از مردم سالاری، امنیت، استقلال و آزادی نظام جمهوری اسلامی خواهد گرفت.

این طبقه برای ملت ایران بیش از آنچه فراهم می‌آورد، تلف می‌کند. یعنی به دلیل گرایش‌های انگلی، امتیازاتی که این طبقه از آن خود می‌داند و سهمی که از فرآورده‌های ملی در حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ به خود اختصاص می‌دهد پیوسته رو به افزایش است. ولی در همان حال سطح مشارکتش در تهیه این فرآورده‌های ملی روز به روز کمتر می‌شود... چرا نومانکلاتورا در ایران سیر نزولی و انگلی را طی می‌کند؟ زیرا موقعیت انحصاری این طبقه در دولت جناب آقای هاشمی و خاتمی اساس گرایش‌های انگلی آن طبقه را شکل می‌دهد و اکنون نتایج انتخابات یازدهم برای این مورد قبول است که شرایط نهادینه شدن این طبقه در دولت یازدهم فراهم شده است... خصلت هر انحصاری چنین است. هر انحصاری به طور اجتناب‌ناپذیری به رکود و فساد کشیده می‌شود. شدت فساد و انحطاط انحصارات متناسب با اندازه انحصار می‌باشد. هر قدر دامنه این انحصار وسیع‌تر باشد همان قدر فضا برای رقابت دیگران تنگ‌تر می‌شود. رمز انحطاط دیوان سالاری شکل گرفته در دولت سازندگی و دولت اصلاحات این است. اگر می‌بینیم که نزدیک به دو دهه است که نومانکلاتورا در ایران به شیوه‌های خشونت‌گرایی، عوام‌فریبی، تخریب، دروغ‌گویی و انکار همه دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران رو آورده است و این گروه انگلی دارد عصاره جامعه را می‌مکد به خاطر آن است که شدت انحصار آنها مورد تهدید قرار گرفته است.

طبقه نومانکلاتورا در ایران، طبقه‌ای ویژه‌خوار و مفت‌خور بود. طبقه‌ای است که سطح زندگی به لطف کار دیگران تأمین می‌شود؛ خصلت انگلی و انحصاری این طبقه باعث می‌شود که هر گاه این انحصار به خطر بیفتد این طبقه با تمام توان تلاش می‌کند آن

عامل خطر را در نطفه خفه کند. رمز و راز بد اخلاقی‌های انتخابات دهم این بوده و جز این نیست.

ملت بزرگ ایران باید آگاه باشد و از تاریخ عبرت بگیرد و بداند که دیکتاتوری نومانکلاتورا برای مردم سالاری جمهوری اسلامی بسیار خطرناک است. از نظر تاریخی تاکنون ایران در دوره نهضت مشروطیت، کودتای ۱۲۹۹ش و روی کار آمدن دیکتاتوری سیاه رضاخان، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش، نهضت امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تاوان اقتصادی، سیاسی و جانی بسیار وحشتناکی را برای انحصار طلبی‌ها و ویژه‌خواری‌های طبقه نومانکلاتورا پرداخت کرده است.

ایران در گذشته از تسلط نومانکلاتورا بر کشور چه سودی برده است که امروز ببرد؟ تجدد آمرانه رضاخانی و آن خسارت‌های سنگین که از نظر نومانکلاتورا یک مرحله اجباری، مترقی و اجتناب‌ناپذیر تشخیص داده شد و سیاست‌های دوران بعد چه ارمغانی برای ملت ایران آورد؟ ترازنامه کار این طبقه در ایران واجد هیچ نکات مثبتی نیست. یکی از اشکال مفت‌خوری این طبقه در ایران از ابتدا تا به امروز به وجود آوردن سیستم رهبری مضاعف است. این رهبری در همه سطوح در دستگاه دیوان سالاری دولتی، دانشگاه‌ها، احزاب سیاسی و غیره انجام وظیفه و القای شبهه می‌کند. ذوق زدگی‌های بی حد و حصر این طبقه از بعضی اظهار نظرهای آقای هاشمی و آقای روحانی در مورد نهادهای قانونی نظام جمهوری اسلامی و در مورد عدم احراز صلاحیت‌های بعضی‌ها در انتخابات خبرگان و مجلس ناشی از همین ویژگی است.

جاه‌طلبی خاصیت اساسی طرز فکر این طبقه است. حاضرند همه چیز را فدای این جاه‌طلبی کنند. تمام آرزوها و آرمان‌های این جریان آن است که پله‌ای به بالا روند تا چشم‌ها را پر کنند و ارزش حرفه‌ای به دست آورند. بنابراین نباید تعجب کرد که در مسابقه کسب، حفظ و نشر قدرت هر حرکتی مجاز باشد. در هیچ جا این قدر دسیسه، اسباب‌چینی، سالوسی پنهانی در لوای وفاداری به اصول انقلاب و آرمان‌های امام نمی‌توان دید.^۱

اکنون رهبران نومانکلاتورا در دیوان سالاری دولت آقای روحانی از شهری به شهری می‌روند و همه جای یک نوع خطابه خوب تنظیم یافته را قرائت می‌کنند: همزیستی مسالمت‌آمیز با جهان، گفت‌وگو با کدخدای دهکده جهانی، سیاست خارجی توسعه‌گرا،

۱. این مقاله با الهام و استفاده از اثر زیر نوشته شده است: میکائیل ولسنسکی، *نومانکلاتورا*، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.





جمع کردن دیپلماسی از خیابان‌ها، پایان انقلاب و آغاز اصلاحات، اسطوره شدن برجام و پسابرجام و... در کله هر یک از نومانکلاتورهایی که این خطابه‌ها را طوطی‌وار قرائت می‌کنند تنها یک چیز وجود دارد: تصویری از کشورهای افسانه‌ای توسعه یافته؛ کشورهای سحرآمیزی که دست یافتن بدان‌ها امکان‌پذیر نیست ولی می‌توانند همیشه الگوی دیوان‌سالاری دولت‌های ایران باشند. فرقی نمی‌کند که در سیاست‌های برنامه ششم یا چهارم یا اول به اقتصاد نئوکینزی بیاندیشی یا به شیوه پیروان مکتب شیکاگو معضل توسعه‌نیافتگی را حل کنی!! مهم این است که غربی فکر کنی نه اسلامی نه ایرانی و نه...!! حتی اقتصاد مقاومتی، سیاست مقاومتی، علوم انسانی مقاومتی را نیز می‌توان به شیوه مکتب شیکاگو یا به شیوه ماساچوستی‌ها و یا به شیوه نیویورکی‌ها و یا به شیوه پیروان حلقه وین و شاید مکتب فرانکفورت و... حل کرد! همان طوری که مسئله روابط با آمریکا و شاید با اسرائیل در آینده نه چندان دور را بتوان با نظریه هزینه کردن از جیب سیاست خارجی به نفع توسعه یافتگی و شیوه دیپلماسی هسته‌ای حل کرد!!!